

نکاتی پیرامون سوسیالیسم علمی

(۳)

حزب و حزبیت

همانطوریکه در بحث قبل توضیح داده شد ، مارکسیسم یعنی رهایی انسانها از خود بیگانگی - رهایی از خودبیگانگی نسبت به سرشت پاک و آزاده انسانها که با آن متولد شده اند - رهایی از خود بیگانگی نسبت به نقش تاریخ ساز انسانها - رهایی از خود بیگانگی نسبت به نقش انسانها در جریان تولید - رهایی از خود بیگانگی نسبت به تشکیل جامعه ای که محصول کارجمعی انسانهاست - رهایی از خود بیگانگی نسبت به سرچشمه اصلی ثروت های اجتماعی که حاصل کارجمعی انسانهاست - رهایی از خود بیگانگی نسبت به ماهیت ضدانسانی و انسان کش نظام سرمایه داری ، نظامی که محصول پیدایش طبقات و اختلافات طبقاتی و مبارزه میان آنها می باشد و ... ، مارکسیسم راه رهایی از این " خود بیگانگی " را در آموختن قوانین علم انقلاب اجتماعی می داند . قوانین علم انقلاب اجتماعی هیچ چیزی جز پراتیک زندگی اجتماعی انسانها در طول اعصار تاریخ نمی باشد . یعنی درک درست واقعیت های طبقاتی آنطور که بوده و نه آنطور که ما تفسیر می کنیم .

در واقع ریشه اصلی این " از خود بیگانگی " بعد از تجزیه کمون اولیه که زمین در میان آنها مشترک بود ، با پیدایش طبقات و اختلافات طبقاتی توسط صاحبان ثروت بصورت ابتدایی ولی با ماهیت حفظ امتیازات ناشی از قدرت بدست آمده ، در میان انسانهای اولیه پدیدار گشت .

ثروتمندان ، صاحبان ابزارهای کار و صاحبان غلام ها برای حفظ قدرت خویش به انکارحقایق طبقاتی و وارونگری پرداختند . بطوریکه صاحبان ثروت و قدرت در جامعه یونان باستان که از قضا آنرا دموکراتیک ترین جامعه دوران می دانستند ، تولید کنندگان یعنی کارگران ، کشاورزان و پیشه وران را انسانهایی فاقد حقوق اجتماعی می پنداشتند و این امر را در قانون اساسی خویش نهادینه کرده بودند .

ارسطو فیلسوف مشهور یونان جهت توجیه محروم کردن زحمتکشانش چنین می گوید :

" در دولتی که تشکیلات منظم داشته باشد ، نباید پیشه وران را از حقوق اجتماعی بهره داد . "

در واقع باید دقت داشت که چگونه ثروتمندان این حکامان اولین جامعه دموکراتیک دوران توانستند : این ناحقی ، این بی حقوقی و این محروم کردن تولیدکنندگان واقعی جامعه را ، با وارونگری و انکارحقایق دوران موجود در قانون اساسی نهادینه کنند .

سرانجام این عامل اصلی " از خود بیگانگی " توسط صاحبان بزرگ ابزار و وسایل تولید بمثابه شنی مذهبی ، مقدس و قابل احترام اعلام گردید و آنرا در روبنای قانون اساسی جوامع طبقاتی نهادینه گرداندند و هرگونه چشم چپی را با خشن ترین شیوه ها سرکوب نمودند .

اکنون این " از خود بیگانگی " نهادینه شده ، چنان در اذهان عمومی جا خوش کرده است که انحصارات سرمایه داری آمریکا با قضاوت تمام به خود جرئت می دهند و از آنطرف اقیانوس ها ادعای مالکیت بر منابع مواد خام دیگر قاره ها و از جمله قاره آسیا را رسماً اعلام می دارند و برای تصرف آن " منافع مشترک " با غول پیکرترین ماشین جنگی بربرمنشانه از زمین و هوا و دریا به کشورهای چو افغانستان و عراق لشگرکشی می کنند .

جهت تحقق این " منافع مشترک " با سنگدلی تمام صدها هزار انسان پرامید را وحشیانه با بمب های ۹ تنی نابود می کند . صدها هزار تن را معلول می گرداند . میلیونها انسان را آواره و بی خانمان می کند . با اعمال پست فطرتانه تر از شیوه های قرون وسطایی دهها هزار نفر از مقاومت کنندگان را با شنیع ترین شیوه های ضد بشری شکنجه می کنند و نام آنرا هم دفاع از " آزادی و دموکراسی " می گذارند .

مارکسیسم پدیده ها را در تولد ، رشد ، تکامل و زوالشان در نظر می گیرد . پدیده ها را در ارتباط ارکانیک ، در تاثیر گذاری و تاثیر پذیری می داند . پدیده ها را دارای نیرو های متضاد دانسته و تکامل را محصول مبارزه اضداد .

در نتیجه انقلاب سوسیالیستی را حاصل مبارزه نیروهای متضاد جامعه سرمایه داری – حاصل مبارزه میان کارگران و بورژوازی بعنوان یگانه راه رهایی نیرو کار از یوغ سرمایه می داند .

انجام انقلاب سوسیالیستی بمثابه غلبه قطب نو و بالنده ، بر قطب کهنه و میرنده را ناشی از تکامل اضداد جامعه سرمایه داری و علت اصلی غلبه قطب نو بر کهنه را در هسته مترقی نیرو بالنده ، در ماهیت انسانی و انسان دوستانه نیروی کار می داند .

مارکسیسم طبق تجربه ثابت کرده است که ؛ سرنگونی دیکتاتوری بورژوازی و یا قدرت بورژوازی بدست پرولتاریا امکان پذیر می باشد . چرا که شرایط اقتصادی زندگی کارگران آنها را برای اجرای این سرنگون ساختن آماده می کند . شرایط زندگی اقتصادی کارگران به آنها امکان و نیروی این اقدام را می دهد .

همانطوری که می دانیم : بورژوازی در جریان رشد نیروهای مولده در حالیکه دهقانان و کلیه قشرهای خرده بورژوازی را متفرق و پراکنده می کند ، پرولتاریا را بهم فشرده می سازد . آنها را متحد و متشکل می سازد و در زیر یک سقف در کارخانات و فابریک ها گرد هم می آورد . این امر نه بر اساس خواست آگاهانه بورژوازی بمنظور پیشرفت جامعه ، بلکه براساس باز دهی بهتر نیروی کار بمنظور کسب سود بیشتر انجام می گردد .

از نظر مارکسیسم فقط پرولتاریا بخاطر نقش اقتصادی که در تولید بزرگ دارد – تنها طبقه ی ثابتی است که دائماً در حال رشد و گسترش می باشد - از آنجائیکه پرولتاریا تنها طبقه ای است که قادر است تمام طبقات را ابتدا به کارکنان جامعه تبدیل کند و سپس محو طبقات و اختلافات طبقاتی را فراهم آورد ، لذا می تواند و باید پیشوای همه توده های زحمتکش و استثمارشونده گردد .

مارکسیسم با پروردن حزب کارگر ، پیش آهنگی از پرولتاریا را پرورش میدهد که قادر است قدرت حاکمه را بدست گیرد و همه مردم را بسوی سوسیالیسم راهنمایی کند – پیش آهنگی که قادر است نظام جدید را هدایت کند ، پیش آهنگی که قادر است در امر تنظیم زندگی اجتماعی خود ، بدون بورژوازی و علیه آن ، معلم ، رهبر و پیشوای همه زحمتکشان و استثمارشوندگان باشد .

از نظر مارکسیسم : " دولت یعنی پرولتاریائی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است " . تشکل پرولتاریا در طبقه حاکمه : یعنی در دست گرفتن زمام امور کشور توسط زحمتکشان . شرکت مردم در اداره امور کشور : یعنی دموکراسی پرولتری – یعنی پرولتاریا بطور آزادانه با برنامه نقشه مند به تولید نعم مادی و معنوی بر مبنای نیاز انسان ها می پردازد .

این تنوری مارکسیسم با تمام آموزشش درباره نقش انقلابی پرولتاریا در تاریخ ارتباط ناگسستنی دارد . فرجام این نقش : دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در جامعه می باشد .

مارکسیسم در تجربه و عمل ثابت کرده است که این قوانین آموخته شده می باید توسط حزب کمونیست (حزب طبقه کارگر) به درون کارگران و دیگر زحمتکشان برده شود ، تا زحمتکشان با آگاهی یافتن از منافع طبقاتی خویش بتوانند به نیروی عظیم مادی تبدیل شده و با انجام انقلاب سوسیالیستی عامل اساسی استثمار و ستم طبقاتی که چیزی جز مالکیت خصوصی بر وسایل و ابزار تولید نمیباشد را ، به مالکیت اجتماعی تبدیل کنند .

از منظر مارکسیسم مقام مرکزی در شناخت جامعه در عمل انسانها قرار دارد . عملی که با هدف تغییر طبیعت و اجتماع پیرامون خود انجام می گردد .

مارکسیسم را بدون توجه به نقش مرکزی فلسفه عمل نمی توان بدرستی شناخت . و عمل انقلاب سوسیالیستی در جامعه سرمایه داری بدون نتیجه فعالیت عملی انسان ها و به ویژه پرولتاریا امکان پذیر نخواهد بود .

در این انقلاب سوسیالیستی ؛ مارکس پرولتاریا را با توجه به نقش عظیمی که در تولید دارا می باشد بمثابه عضو طبقه اجتماعی ای متشکل و تحت ستم انقلابی ترین نیروی جامعه دانسته و برای او رسالت رهبری در امر انقلاب سوسیالیستی را قائل می باشد .

مارکس و انگلس برای ادغام تئوری و عمل ، به عنصر حزب پرولتری بمثابه کاتالیزوری که بدون وجود آن انقلاب پرولتری امکان پذیر نیست ، تاکید اکید داشتند .

برای نخستین بار عنصر عینی (حزب کارگری) در بیانیه مانیفست کمونیست در سال ۱۸۴۸ به بارزترین وجهی توضیح داده و در عمل به مورد اجرا گذاشته شد .

در واقع مارکس و انگلس همراه با تعداد دیگری از کمونیست ها به تشکیل " اتحادیه کمونیست " به منظور مداخله عملی در جنبش کارگری مبادرت کردند . به بیان دیگر " بیانیه کمونیست " نتیجه چنین عملی بود . این نخستین بار بود که کمونیست ها تئوری انقلابی را با پراتیک عملی تلفیق می کردند .

در واقع با تشکیل حزب طبقه کارگر است که می توان پیوند تئوری با پراتیک را به عمل انقلابی تبدیل نمود و غیر از آن ، راه دیگری را تاریخ مبارزات طبقاتی جهت رهایی زحمتکشان متصور نمی باشد .

مارکسیسم در عمل نشان داد چنین سازمان تشکیلاتی که قادر است وحدت بین تئوری و عمل را به تحقق درآورد ، حزب طبقه کارگر می باشد .

بنابراین مارکسیسم را بدون توجه به نقش مرکزی فلسفه " عمل " نمی توان به درستی درک کرد . و در عین حال باید توجه داشت ؛ فلسفه " عمل " را بدون بوجود آوردن پل ارتباطی یعنی حزب طبقه کارگر نمی توان به پراتیک انقلابی تبدیل نمود .

نتیجه اینکه : سرنگونی استثمارگران و رهایی زحمتکشان بدون انقلاب سوسیالیستی به رهبری حزب طبقه کارگر امکان پذیر نمی باشد .

طبق اصل اساسی ماتریالیسم تاریخی که سازندگان واقعی تاریخ را توده ها می داند ، امر انقلاب کارتوده هاست و توده ها بدون ستاد فرماندهی طبقه کارگر نمی توانند با انجام انقلاب پیروزی را درآغوش بگیرند .

درستی این نظر را مبارزات زحمتکشان در طول تاریخ بارها ثابت کرده است . انقلابات کبیر اکتبر شوروی در ۱۹۱۷ و چین ۱۹۴۹ بهترین اثبات عملی تئوری فلسفه " عمل " مارکس می باشند .

اکنون می توان نظرات مارکس و انگلس این آموزگاران پرولتاریا در مورد حزب طبقه کارگر را با نظرات آنارکوسندیالیستی جریاناتی که ضرورت تشکیل حزب پیشتاز انقلابی طبقه کارگر را تحت عناوین مختلف از جمله تحت لوای تشکیل " شورا " ها نفی میکنند و یا تشکیل حزب طبقه کارگر را فقط توسط خود کارگران می دانند ، نظری افکند تا به نظرات غیر مارکسیستی تمامی آنان که با هدف نفی حزب طبقه کارگر انجام می گردد ، پی بریم .

حکومت شورایی که برخی از این جریانات طرح می کنند ، حکومتی است جدا از حزب طبقه کارگر و آنرا در مقابل حزب قرار می دهند . و اصولاً این تفکر ، به حزب طبقه کارگر بعنوان مغز متفکر شوراها اعتقادی ندارد .

در واقع طرح حکومت شورایی بدون رهبری حزب طبقه کارگر چه آگاهانه و یا غیر آگاهانه بمعنی قبول رهبری شوراها از طرف بورژوازی می باشد . بخاطر اینکه در جامعه سرمایه داری که تضاد عمده بین کار و سرمایه است، دو، ایدئولوژی : ایدئولوژی بورژوازی و پرولتری در مقابل هم قرار دارند و نفی هر یک بمعنی قبول دیگری است .

از دیدگاه مارکسیسم لنینیسم ؛ تشکیل شوراها به هیچ عنوان در تناقض با حزب طبقه کارگر نیست ، بلکه لازم و ملزوم آن می باشد .

شوراها و دیگر سازمانهای طبقه کارگر ، تسمه ها و اهرم های ارتباطی توده های میلیونی رنج و کار با حزب طبقه کارگر (ارتباط مغز متفکر با بدنه خود که همانا توده های میلیونی است) بمثابه عامل اساسی در امر انجام انقلاب سوسیالیستی می باشد . تاریخ نمونه ای غیر از آن را بخاطر ندارد .

از نظر مارکسیسم لنینیسم شوراها : حاکمیت مردم بر مردم هستند ، ارگان حاکمیت زحمتکشان می باشند و زمانی تشکیل می گردند که ؛ اولاً جامعه در شرایط اوج و اعتلای جنبش مبارزات طبقاتی قرار داشته باشد . در غیر

اینصورت شوراهای ارگان های زرد حکومت سرمایه داری بمنظور فریب توده ها خواهند بود . مانند شوراهای اسلامی کارگران در ایران - یا شوراهای شهر و محلی در کشورهای سرمایه داری کنونی .

ثانیاً شوراهای هنگامی بوجود می آیند که مردم خود به لزوم سرنگونی هیت حاکمه استثمارگر پی برده باشند . به بیان دیگر شوراهای زمانی تشکیل می شوند که شرایط عینی و ذهنی انقلاب کاملاً آماده باشد . یعنی بالائی ها نتوانند پائینی ها را کنترل کنند و پائینی ها هم بالائی ها را قبول نداشته باشند . مانند شوراهای کارگری کارگران نفت در خوزستان و یا شوراهای زحمتکشان در کردستان و کنبد کابوس که در دوران اعتلای انقلاب بوجود آمدند . تشکیل شوراهای به غیر از دوران اوج انقلاب فقط برای تهی کردن ماهیت انقلابی این ارگان توده ای است ، بمنظور فریب زحمتکشان و کارگران است .

تشکیل حزب طبقه کارگر با هدف بردن آگاهی سوسیالیستی در میان توده های میلیونی کارگران و دیگر زحمتکشان می باشد .

بر طبق بینش مارکسیستی : ابتدا حزب طبقه کارگر توسط کمونیست ها (انقلابیون حرفه ای) که تعداد آنان محدود میباشد (بویژه در شرایط اختناق و دیکتاتوری) تشکیل می گردد و سپس آگاهی سوسیالیستی از طریق حزب بمنابه پلی ارتباطی میان توده های میلیونی رنج و کار برده می شود . و سرانجام حزب با بسیج و متشکل کردن توده های میلیونی و رهبری آنان قادر می گردد انقلاب سوسیالیستی را به تحقق درآورد .

لذا در اثنای این انقلاب است که شوراهای کارگران و زحمتکشان که عمدتاً رهبران این شوراهای از اعضاء حزب و یا نمایندگان با اعتبار آنان هستند در ارتباط با ستاد فرماندهی انقلاب ، یعنی در ارتباط با حزب طبقه کارگر جهت سرنگونی حاکمیت استثمارگران و کسب قدرت سیاسی تشکیل می گردد

حزب طبقه کارگر چه تشکلی می باشد :

حزب طبقه کارگر سازمانی است که بر اساس ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم استوار بوده و دارای تعدادی افراد انقلابی حرفه ایست که تمام وقت خود را در راه تحقق اهداف حزب بکار گرفته باشند . بعبارت دیگر حزب همان سازمان انقلابیون است . سازمان انقلابیون شامل تعدادی انقلابی حرفه ایست ، اعم از اینکه از دانشجویان باشند یا از کارگران . لنین می گوید :

" در این مورد فرقی نمیکند آن شخصی که خود را انقلابی حرفه ای بار می آورد دانشجو باشد یا کارگر "

سازمان انقلابیون بنابر کیفیتی که داراست محدود بوده و بخصوص در شرایط دیکتاتوری فقط از افرادی تشکیل میشود که شیوه مخفی کاری و مبارزه با پلیس سیاسی را بخوبی فراگرفته اند .

طبیعی است کسانی که وارد چنین سازمانی می شوند کمونیست هستند ، صرف نظر از اینکه از چه طبقه یا قشری برخاسته باشند . و اما عموماً و در حله نخست بیشترین کمونیست ها از روشنفکران دانشور طبقات دیگر تشکیل می گردند . زیرا برای اینکه قادر بود سوسیالیسم را آموخت و پی ریزی نمود، باید در راس علم قرار گرفت .

در جامعه ای نظیر ایران که امکانات تحصیل و برخورداری از علم برای کارگران و فرزندان آنها مهیا نیست این امکان تنها برای روشنفکران بورژوازی که با کتب و رسالات علمی سرو کار دارند وجود دارد ، که قادر باشند در راس علم قرار گیرند .

طبقه کارگر مادامیکه بصورت طبقه کارگر باقی بماند قادر نخواهد بود که در پیشاپیش علم قرار گرفته و علم را جلو برد . او می تواند آگاهی کسب کند ولی این آگاهی بسیار نازل خواهد بود .

طبقه کارگر می تواند حزب کارگر بوجود آورد ، ولی نه یک حزب کمونیست . علت آن هم روشن است . طبقه کارگر با نیروی خود منحصرأ می تواند آگاهی تردیونیستی (اقتصادی) حاصل کند ، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد - بر ضد کارفرمایان برسر مسایل مطالبات اقتصادی از قبیل افزایش دستمزد ، کم کردن ساعات کار و بهبود شرایط بهتر محیط کار و ... مبارزه کند و دولت را مجبور بصورت قوانین بنماید که برای کارگران لازم است .

حزبی که کارگران بوجود می آورند نمی تواند حزبی کمونیستی باشد ، که سرنگونی سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را هدف خود قرار می دهد . و در بهترین حالت حزبی که کارگران خود تشکیل می دهند مانند حزب کارگر انگلیس که وظایف اتحادیه های کارگری را تعقیب می کند ، خواهد بود و نه حزبی انقلابی .

تاریخ نمونه ای را بخاطر ندارد که حزب تشکیل شده توسط خود کارگران توانسته باشد بخودی خود علت تغییرات ریشه ای و بنیادی در جامعه گردد . یعنی با سرنگونی مناسبات سرمایه داری ، قادر باشد مناسبات سوسیالیستی را جایگزین آن گرداند .

حزب دارای چه وظایفی می باشد :

وظیفه اساسی حزب بردن آگاهی سوسیالیستی بدرون طبقه کارگر و توده زحمتکشان و متشکل کردن فعالیت آنها میباشد ، در حالی که باید نقش رهبری کنند در جنبش انقلابی در تمام زمینه ها را بعهده بگیرد .

حزب در واقع ستاد تنوریک ، سیاسی و عملی انقلاب در تمام زمینه ها ، در قلمرو سیاست ، قلمرو ایدئولوژی ، در قلمرو نظامی می باشد .

آگاهی سوسیالیستی تنها و تنها از طریق حزب بدرون طبقه کارگر برده می شود و نه از طریق محفل ها و گروه ها ، و یا روشنفکران منفرد .

اکنون میست ها با درک عامیانه و سطحی از جریان حزب کمونیست بعنوان انعکاس عین (طبقه) در ذهن (حزب) ، چنین نتیجه می گیرند که حزب کمونیست باید از درون طبقه و از میان کارگران تشکیل شود . آنها استدلال می کنند که هر تلاشی بمنظور بوجود آوردن حزب کمونیست از " بالا " بمنزله تحمیل رهبری خرده بورژوازی به جنبش کارگری است . در حالیکه نئین می گوید :

" شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون ، یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان می توان برای کارگر آورد "

حزب طبقه کارگر نه توسط خود کارگران بلکه در ابتدا توسط روشنفکران انقلابی تشکیل می گردد . سوسیالیسم علمی ابتدا توسط نمایندگان دانشور طبقات دیگر یعنی توسط روشنفکران انقلابی اخذ شده و از طریق آنان مطابق با " نقشه ای مرتب و منظم " درون طبقه کارگر برده میشود .

معنی ایجاد حزب توسط خود کارگران این است که کارگران سوسیالیسم علمی را فراگیرند و آنرا با جنبش خود بخودی خویش پیوند می دهند . ولی این تصور یک اشتباه فاحش معرفتی است که در تقابل با پراتیک روزمره اجتماعی طبقه کارگر می باشد .

برای اینکه قادر باشیم سوسیالیسم علمی را پی ریزی کنیم ، باید در راس علم قرار گرفت ، باید بدانش علمی مسلح شد و قادر باشیم قوانین تکامل تاریخی را عمیقاً بررسی نماییم . ولی طبقه کارگر مادامیکه بصورت طبقه کارگر باقی بماند ، قادر نخواهد بود که در پیشاپیش علم قرار گیرد ، قادر نخواهد بود علم را جلو برد و قوانین تاریخی را بطور علمی مورد تحقیق قرار دهد .

دلیل آنهم روشن است . طبقه کارگر تا زمانی که بصورت طبقه کارگر باقی می ماند بخاطر شرایطی که مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری به او تحمیل کرده است - بخاطر نداشتن وقت و استطاعت مالی ، قادر نخواهد بود بعد از ۱۰-۱۲-۱۴ ساعت کارسخت روزانه و با هزاران مشکلات روزمره زندگی با کتب و رسالات علمی سر و کار داشته باشد . باید توجه داشت ؛ این شرایط تحمیل شده به طبقه کارگر در کشور ایران بقدری سنگین و غیر قابل تحمل است که کارگران ما با دو شیفت کار (اگر کاری وجود داشته باشد) کردن هم قادر نخواهند بود حتی بصورت بخور و نمیر از پس مخارج سنگین و طاقت فرسای زندگی روزمره برآیند . و این امر چیزی نیست که من و یا ما می گوییم بلکه خود مقامات رژیم بدان نیز اذهان دارند و بار ها اعلام داشته اند : با درآمدی کمتر از ۲۵۰ هزار تومان در خط فقر زندگی کردن است . در حالی که حقوق کارگران بطور متعارف از ۹۰ هزار تومان بیشتر نیست .

حال چگونه امکان دارد طبقه کارگر ایران با چنین شرایط اسفباری ، شرایطی که هم اکنون برای بخش عظیمی از کارگران وجود دارد بقدری دهشتناک می باشد که بیان آن دردناک است و اصلاً نمی توان آنرا با زندگی ما که در خارج

کشور بسر میبریم مقایسه کرد و برای طبقه کارگر و بویژه کارگران ایران بدون در نظر گرفتن شرایط نسخه پیچید و تحت عنوان " تزاها و دورنماها " وی را تشویق به راه و روشی کرد ، که فرجام آنرا نه تنها مبارزات کارگران ایران در طول ۲۵ ساله اخیر ، بلکه مبارزات کارگران در سراسر جهان بیهودگی آنرا هزاران بار باثبات رسانده است .

بیهودگی از آن جهت که مبارزات کارگران بخودی خود ، بدون پیوند با عنصر آگاه (حزب کمونیست) حتی اگر بخشاً در زمینه مطالبات اقتصادی دارای دستاوردی باشد ، قادر نخواهد بود منجر به رهائی نیروی کار از یوغ سرمایه شود . امری که هدف هر انقلاب سوسیالیستی است .

می توان برای طبقه کارگر بدون در نظر گرفتن واقعیت های طبقاتی - بدون در نظر گرفتن تجربه های تاریخی - بدون الهام از آموزش های بزرگان پرولتاریا با " تزاها و دورنماها " ، طرح های " نو " صادر کرد . ولی دیگر نمی توان نام آنرا مارکسیسم لنینیسم گذاشت و با این کار به سردرگمی و آشفتگی فکری بیشتری در جنبش دامن زد .

سوسیالیسم علمی توسط روشنفکران بورژوازی آموخته شده و بوسیله حزب کمونیست بعنوان یک جریان علمی بدرون طبقه کارگر برده می شود . و این عمل بهیچ عنوان بمعنی این نمی باشد ؛ که تشکیل حزب طبقه کارگر از

" بالا " و تحت رهبری خرده بورژوازی است .

دلیلش این است : روشنفکران بورژوا که در یک جریان علمی ، سوسیالیسم علمی را آموخته اند . در درجه اول از لحاظ فلسفی و تاریخی موقعیت ممتاز طبقاتی خود را نفی می کنند .

آنان تمامی نظامات استثمار و مزدوری را به زیر شلاق می گیرند . آنان هم در شیوه تفکر و هم در نحوه زندگی

(از لحاظ شرکت در مبارزه طبقاتی پرولتاریا) از منشاء خود فاصله کامل می گیرند . آنان تنها با جدا شدن از جریان خرده بورژوازی است که می توانند برضد هر آنچه که از قرون کهن آمده است به مبارزه پردازند .

" خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران بورژوازی بودند . " (لنین)

آگاهی سوسیالیستی تنها از طریق حزب بدرون طبقه کارگر برده می شود . هرگونه کم بها دادن به نقش حزب و ایدئولوژی سوسیالیستی که در خارج از مبارزه طبقه کارگر شکل می گیرد ، بمعنی خلع سلاح پرولتاریا در میدان نبرد طبقاتی است . و بمعنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی می باشد .

آیا جنبش کارگری خود بخود سوسیالیستی می شود ؟